

بررسی تطبیقی عهدنامه‌های تسلیم در اسلام و مسیحیت؛

با تأکید بر مورد اسپانیای اسلامی

دکتر عبدالله همتی گلیان*

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش: ۸۸/۱۲/۱۸

چکیده

با نگاهی به تاریخ اسپانیا در سده‌های میانه درمی‌یابیم که در این سرزمین، دوره‌ای مسلمانان فاتح و حاکم، و مسیحیان محکوم بودند و در زمانی دیگر، با دگرگون شدن اوضاع سیاسی، مسلمانان در موقعیت مغلوب قرار گرفتند و تحت سلطه پیروان مسیح درآمدند. در هر دو وضعیت گروه‌های حاکم به‌منظور تعامل با مغلوبان با آنان عهدنامه منعقد می‌کردند. در واقع، در این عهدنامه‌ها، که از طریق فرهنگ گفتگو شکل می‌گرفت، چارچوبی مشخص می‌شد که در آن بقای جمعیت‌های مغلوب، که به لحاظ دینی، فرهنگی و قومی با گروه‌های حاکم متفاوت بودند، به‌گونه‌ای تضمین می‌شد؛ علاوه بر این، برای فاتحان بستر مناسبی پدید می‌آمد که بتوانند به تدریج به تغییر عقیده مغلوبان بپردازند و آنان را به آیین خویش درآورند. در این مقاله، پس از بحث راجع به مفهوم عهد در فرهنگ اسلامی، دو نوع از این عهدنامه‌ها، که تعداد خیلی کمی از آن‌ها باقی مانده، بررسی شده و به تعبیر برگرفته از واژه عهد، همانند معاهد و دارالعهد، نیز اشاره شده است.

واژگان کلیدی

اسلام، مسیحیت، اندلس، عهدنامه، تسلیم

از روزگاران قدیم که جوامع بشری به صورت‌های مختلفی از زندگی قبیله‌ای و در مراحل بعدی دولت شهری و امپراتوری می‌زیسته‌اند، در روابط داخلی خود ناگزیر از برقراری مقرراتی بوده‌اند؛ همان‌طور که در روابط خارجی نیز ضرورت رعایت قواعدی را احساس می‌کرده‌اند. در دوره‌های اخیر که روابط در سطح بین‌المللی گسترش یافته است، برای سامان بخشیدن به این مناسبات، از عهدنامه‌ها استفاده می‌شود؛ به عبارت دیگر، توافقات بین‌المللی در آن‌ها گنجانده می‌شود، اما در گذشته که ارتباطات خارجی دارای کمیت محدودتر و کیفیت ساده‌تری بوده، از عهدنامه‌ها بیشتر برای تنظیم روابط گروه‌های یک جامعه استفاده می‌شده است. برخی از این عهدنامه‌ها، آن‌هایی بود که فاتحان در جریان فتوحات خویش با مغلوبان منعقد می‌کردند؛ همانند معاهداتی که مسلمانان در سده‌های نخستین اسلامی با جوامع غیرمسلمان داشتند. از آنجاکه در اسپانیای سده‌های میانه، زمانی مسلمانان فاتح و گروه‌های مسیحی آنجا مغلوب بودند و در مرحله بعدی به‌گونه‌ای اوضاع دگرگون شد که جایگاه مسلمانان از موضع حاکمیت به اطاعت از مسیحیان تنزل یافت، در هر مرحله‌ای، مغلوبان از طریق عهدنامه‌هایی تسلیم فاتحان می‌شدند تا با آنان به‌طور مسالمت‌آمیز همزیستی داشته باشند. در واقع، چه هنگامی که مسلمانان اسپانیا را فتح کردند و چه زمانی که بازپس‌گیری آن به دست مسیحیان انجام گرفت، به‌منظور تعامل بین دو جامعه‌ای که به لحاظ دینی، فرهنگی، قومی و غیره متفاوت بودند، مجموعه‌ای از قواعد ضروری می‌نمود تا علاوه بر ایجاد نوعی همبستگی بین گروه‌های مختلف، امنیت نیز برای همه تأمین شود؛ این قواعد در عهدنامه‌ها پیش‌بینی می‌شد. بنابراین، عهدنامه‌ها بخشی از واقعیت‌های اجتماعی این دوران را منعکس می‌سازد.

مقاله حاضر برای کشف این واقعیت‌ها به روش توصیفی-تحلیلی دو نمونه از معاهدات تسلیم شدن، که یکی به وسیله مسلمانان فاتح و دیگری توسط مسیحیان غالب تنظیم شده است، بررسی می‌کند و بر آن است که به پرسش‌هایی از قبیل اینکه عهدنامه‌های مزبور چه پیامد اجتماعی داشته، و چقدر دو طرف، به‌ویژه فاتحان، به رعایت مواد آن پایبند بوده‌اند نیز پاسخ دهد. باید افزود به‌ظاهر در زمینه بررسی و

مقایسه این دو گونه عهدنامه تحقیقی انجام نشده است و این نوشته می‌تواند سرآغازی برای پرداختن به معاهدات گوناگونی باشد که در طول تاریخ اسلام در نواحی مختلف بین مسلمانان و مسیحیان منعقد شده است. در این جستار تسلیم شدن نه به معنای تبعیت قلبی و درونی، بلکه به مفهوم تبعیت صوری است. به لحاظ اینکه در این ایام در میان مسلمانان معمول بود که اقدامات خود را مطابق تعالیم اسلامی انجام دهند، یا دست‌کم، برای آن‌ها نوعی توجیه و وانمودسازی اسلامی داشته باشند، سزاوار است که به جایگاه عهد در فرهنگ اسلامی پرداخته شود.

۱. مفهوم عهد و مصادیق آن در فرهنگ اسلامی

اشکال مختلف کلمه عهد با معانی متعددی حدود پنجاه‌بار در قرآن کریم ذکر شده است (عبدالباقی، ۱۹۸۲، ص ۴۹۲). شاید بتوان گفت فراوانی ذکر آن در قرآن، اهمیت خاص این واژه را می‌رساند که به چند مورد آن اشاره می‌شود: یک. به مفهوم وصیت و امر: «أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ...» (یس: ۶۰)؛ دو. به معنای سوگند: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ...» (نحل: ۹۱)؛ سه. به مضمون وفاء: «وَمَا وَجَدْنَا لَأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ...» (اعراف: ۱۰۲)؛ به مفهوم امان: «... فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَيَّ مُدَّتِّهِمْ...» (توبه: ۴). در فرهنگ‌نامه‌های معروف عربی نیز برای این کلمه معانی همچون سوگند، امر، وصیت، ضمانت، امان، میثاق، وفاء و پیمان ذکر شده و «اهل العهد» یا «ذوعهد» به معنای ذوزمه و امان آمده است (ابن‌منظور، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۳۱۱-۳۱۳؛ زبیدی، ۱۹۶۶، ج ۲، ص ۴۴۳).

با توجه به اهمیت عهد از دیدگاه قرآن است که در آیات چندی وفاداری به عهود توصیه شده و پیمان‌شکنی مورد نکوهش قرار گرفته است؛ از جمله، می‌فرماید: «...مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَأَتَىٰ فِإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶)، «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...» (آل عمران: ۷۷)، «...وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴)؛ قرآن کریم آنجا که صفات مؤمنان را برمی‌شمارد، یکی از ویژگی‌های برجسته آنان را وفای به عهد معرفی می‌کند: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون: ۸). در آیات نخست سوره توبه (۱-۱۳)، مشرکان به سبب پیمان‌شکنی به شدت سرزنش شده‌اند.

بزرگان دینی همچون امام علی(ع) نیز وفای به عهد را از «فرائض الله» دانسته و در بخشی از فرمان خویش به مالک اشتر چنین فرموده است: «و اگر بین خود و دشمن پیمانی بستی و به وی امان دادی، به عهد خویش وفادار باش و موارد پناه دادن را به درستی رعایت کن و خود را سپر پیمان و امانی که داده‌ای قرار بده؛ زیرا چیزی از واجبات خدا در جامعه، با همه اختلاف هوی‌ها و پراکندگی اندیشه‌هایی که وجود دارد، مهم‌تر از وفای به پیمان‌ها نیست» (نهج البلاغه، ص ۱۰۲۷). بنابراین، مسلمانان که به وسیله عهدنامه‌ها به روابط خویش با غیرمسلمانان سامان می‌دادند، از طرفی بر وفاداری به عهد تأکید داشتند و از سوی دیگر، نقض آنچه را که در پیمان‌نامه‌ها لحاظ شده بود، خیانت تلقی می‌کردند.

پیمان یکی از مفاهیم عهد است که بیش از سایر معانی آن به ذهن تبادر می‌کند که می‌تواند منحصرأ دینی باشد؛ مانند پیمان‌هایی که انسان با خداوند می‌بندد: «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَتْقِضُونَ الْمِيثَاقَ» (رعد: ۲۰). واژه لاتینی «tesament» که معادل آن در عربی واژه عهد است نیز گرچه ممکن است معانی متعددی داشته باشد، اما به نظر می‌رسد معنای دقیق‌تر آن به پیمان بین انسان و خداوند اشاره دارد. در سفر خروج (فصل ۲۴، آیات ۸-۹)، که این واژه به کار رفته، به احتمال قوی دارای همین معناست: حضرت موسی(ع) کتاب عهد را گرفت و آن را به اطلاع قوم خود (بنی اسرائیل) رسانید، و ایشان گفتند آنچه را که خداوند فرموده اطاعت می‌کنیم (کتاب مقدس، بخش عهد عتیق، ۱۳۸۰، ص ۱۴۸) و چنین می‌نماید که عهد جدید هم به مفهوم برقراری رابطه جدید خداوند با انسان توسط مسیح است (تنی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۶). نوع دیگر عهد، پیمان‌هایی است که بین افراد بشر صورت می‌گیرد؛ معاهداتی که پیامبر اکرم(ص) با جوامع غیرمسلمان منعقد می‌کردند؛ مثل آن‌هایی که آن حضرت با گروه‌های یهودی مدینه و یا با مسیحیان نجران داشتند، از این قبیل است (ابن هشام، ۱۹۹۰، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ بلاذری، ۱۹۹۱، صص ۷۵-۷۶). در قرآن کریم نیز به عهد مشرکان با خداوند و رسولش اشاره شده است (توبه: ۷).

با عنایت به این تعالیم و سنن اسلامی بود که مسلمانان به هنگام فتح نواحی جدید غالباً با ساکنان آن‌ها در مورد چگونگی تعامل با یکدیگر به توافق می‌رسیدند و

عهدنامه امضاء می‌کردند؛ بر اساس آن، غیرمسلمانان مالیاتی به نام جزیه به حکومت اسلامی می‌پرداختند که در ازای آن علاوه بر حفظ نسبی ساختار اجتماعی خویش، از این حکومت امان نیز دریافت می‌کردند. مسلمانان از این امان دادن تلقی خاصی داشتند و آن را به منزله زیستن گروه‌های غیراسلامی در جوار خدا و رسولش می‌پنداشتند. در واقع، چنین نظامی پیش از اسلام در شبه‌جزیره عربستان به گونه دیگری وجود داشته است که مطابق آن قبایل ضعیف برای باقی ماندن از طریق جوار، حلف، ولاء و غیره تحت حمایت قبایل قوی قرار می‌گرفتند (بغدادی، ۱۹۶۴، صص ۳۰۰-۳۰۲؛ بلاذری، ۱۹۹۷، ج ۱، صص ۸۳-۸۴). می‌توان گفت که تقریباً از همین سازوکار در عصر اسلامی در مورد اهل ذمه بار دیگر در قالب عهدنامه استفاده می‌شده است. مسلمانان در جریان فتوحات و به هنگام استقرار در اسپانیا با مسیحیان این سرزمین معاهداتی را منعقد کردند که متن کامل تعداد اندکی از آنها باقی‌مانده است؛ برای مثال، ابن‌حیان به عهدنامه‌ای که حاکمان مسلمان با مسیحیان میورقه داشتند فقط اشاره کرده و می‌گوید: رعایای مسیحی جزیره میورقه در سال ۲۳۴ هجری کشتی‌های مسلمانان را مورد تهدید قرار دادند که با این عمل، ناقض عهدنامه شدند؛ در پی آن از حاکم اموی قرطبه خواستند که از خطا و لغزش آنان درگذرد، حاکم مسلمان این تقاضا را پذیرفت و به آنان امان داد و عهدنامه را تجدید کرد، ولی از مواد این عهدنامه چیزی نگفته است (ابن‌حیان، ۱۹۷۱، صص ۱۴۴-۱۴۵). مسیحیان فاتح نیز در جریان بازپس‌گیری اسپانیا چنین پیمان‌نامه‌هایی را با مسلمانان مغلوب منعقد کردند؛ از قبیل عهدنامه تسلیم جزیره میورقه به مسیحیان که مقری به‌اختصار به آن اشاره می‌کند، یا عهدنامه تسلیم غرناطه به حاکمان مسیحی که او به تفصیل بررسی کرده است (مقری، بی‌تا، ج ۶، صص ۲۱۴-۲۱۵ و ۲۷۷-۲۷۹). در این نگارش از عهدنامه‌هایی که در اسپانیا فاتحان، خواه مسلمان و یا مسیحی، با مغلوبان منعقد می‌ساختند، برای نمونه از هر کدام یک مورد بررسی می‌شود.

۱-۱. عهدنامه تدمیر

مسلمانان در ضمن فتوحات خویش، گرچه در مناطق غیرمسلمان در وضعیت یک نیروی مسلط ظاهر می‌شدند، اما به‌زودی به این نکته پی بردند که جمعیتشان نسبت به

نفوس نواحی که اخیراً فتح کرده بودند، کمتر است؛ از این رو، بنا بر اقتضائات سیاسی و یا شاید برای اینکه در بلندمدت دستیابی به اهداف دینی میسر شود، به گونه‌ای با مغلوبان کنار می‌آمدند. به عبارت دیگر، از طرفی برتری سیاسی - نظامی مسلمانان و از سوی دیگر، تفوق جمعیتی جوامع مغلوب باعث پیدایش نوعی موازنه می‌شد که به سبب آن، دو طرف راغب می‌شدند به عهدنامه تن دهند و در مورد مواد آن به توافق برسند. از رهگذر این عهدنامه‌ها، که بر اساس فرهنگ گفتگو تنظیم می‌شدند، مسلمانان دیگر جمعیت انبوه غیرمسلمان قلمرو خود را تهدیدی برای حاکمیت خود تصور نمی‌کردند بلکه برای فاتحان مسلمان فرصتی تلقی می‌شد که بتوانند به تدریج با روش‌هایی همچون اعطای پاداش، تبلیغ، تشویق، تطمیع و غیره جوامع مغلوب را وادار به تغییر کیش کنند. وات معتقد است چون در این معاهدات غیرمسلمانان جامعه اسلامی با عنوان اهل ذمه شناخته می‌شدند و احساس متفاوت بودن می‌کردند؛ همین احساس، آنان را به تدریج به سوی گرایش‌های اسلامی و حتی تغییر آیین سوق می‌داد تا بدین سان، وضعیت موجود را دگرگون سازند و نه فقط به موقعیت مناسب، بلکه به جایگاه مطلوب نیز دست یابند (Watt, 1968, p.51). گرچه بخش قابل توجهی از مسیحیان مغلوب از طریق روابط گسترده‌ای که با مسلمانان برقرار می‌کردند، به تدریج به لحاظ عقیدتی نیز همگون می‌شدند، بسیاری از آنان با حفظ هویت دینی خود، فقط از جهت فرهنگی شبیه مسلمانان شدند و در اسپانیای اسلامی باقی ماندند که اینان به مستعربان موسوم شدند.

باری، یکی از معاهدات تسلیم شدن که از دوره فتح اسپانیا بر جای مانده، معروف به عهدنامه تدمیر^۱ است که بین عبدالعزیز بن موسی بن نصیر، حاکم اموی در اندلس، و تدمیر، نماینده اشرف جنوب شرقی اسپانیا، منعقد شده است؛ بر اساس آن، حاکمیت بر نواحی مرسیه^۲، لقت^۳، و بلنسیه^۴ از ویزیگوت‌های اسپانیا به امویان انتقال می‌یافت. متن این عهدنامه به نقل از ضببی بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ از عبدالعزیز بن موسی بن نصیر به تدمیر بن عبدوس، عبدالعزیز از صلح استقبال می‌کند و با خدا عهد می‌بندد مادامی که تدمیر مطیع و خیرخواه باشد، اقدام به تصرف قلمرو وی نکند، املاک مسیحیان را تصاحب ننماید، از

کشتن و اسیر کردن آنان خودداری ورزد، پیروان مسیح را با عنف به تغییر کیش وادار نکنند، و آسیبی به معابد و کلیساهای آنان نرسانند. تدمیر نیز در مورد هفت شهر واقع در جنوب شرقی اسپانیا به نام‌های اوریوله، بلتله، لقنت، موله، بقسره، آئه و لورقه با عبدالعزیز صلح نموده و متعهد شده است که دشمنان مسلمانان را پناه ندهد، امنیت جامعه اسلامی را به خطر نیندازد، اطلاعاتی را که از دشمنان مسلمانان دارد از آنان پنهان نکند، او و هر کدام از یارانش در سال یک دینار، چهار مُد گندم، چهار مدّ جو، چهار قسط طلا، چهار قسط سرکه، یک قسط عسل، و یک قسط روغن به مسلمانان بدهند و بندگان باید نصف این مقادیر را بپردازند. این معاهده در ماه رجب سال نود و چهار هجری نوشته شده و عثمان بن ابی‌عبیده قریشی، حبیب بن ابی‌عبیده، ابن‌میسره فهمی و ابوقائم هذلی شاهد آن بوده‌اند (ضبی، ۱۸۸۴، ص ۲۵۹).

از آنجاکه در این عهدنامه مشخص نشده که این شروط بعد از تدمیر نیز قابل اجراست یا خیر، به نظر می‌رسد که این قرارداد تا زمان حیات تدمیر دارای اعتبار بوده است (مونس، ۲۰۰۲، صص ۱۷۴-۱۷۵). باید افزود مسلمانان همین ناحیه جنوب شرقی اسپانیا به مرکزیت مرسیه را، که در مورد آن با تدمیر عهدنامه منعقد کردند، بلاد تدمیر نامیدند (Gayangos, 1840, vol.1, p.532).

بدین ترتیب، تدمیر به لحاظ برتری نظامی مسلمانان ترجیح داد که به جای درگیری، با آنان به گفتگو بپردازد تا با شرایط مناسبی خود را تسلیم آنان کند؛ سرانجام از طریق توافق و امضای معاهده با مسلمانان موفق شد تا حدودی اقتدار خویش را در جنوب شرقی اسپانیا حفظ کند. بنا بر ظاهر این عهدنامه عبدالعزیز نفوذ تدمیر را به عنوان هم عهد و پیمان مسلمانان در ناحیه مذکور به رسمیت شناخت تا رابطه دوستانه‌ای با انبوهی از جمعیت مغلوب مسیحی برقرار کند (Burns and Chevedden, 1999, pp.202-203).

۲-۱. معاهدین

معاهد در لغت اسم فاعل از فعل عهد است که گاه به فتح‌هائ بنا بر اسم مفعول بودن نیز به کار می‌رود و به معنای کسی که عهد می‌بندد، اشاره دارد (ابن‌منظور، ۱۹۹۵، ج ۳،

صص ۳۱۲-۳۱۳). این واژه در اصطلاح به غیرمسلمانانی اطلاق می‌شده که در قلمرو اسلامی زندگی می‌کردند. البته غالباً در مورد آنان تعبیر اهل ذمه به کار می‌رفته است، ولی گاهی از واژه «معاهدین»^۵ نیز استفاده می‌شده است؛ به جز در امپراتوری عثمانی که به جای کلمه اهل ذمه و یا اصطلاح معاهدین کاربرد واژه ملت معمول بوده است (Watt, 1968, p.50). باید توجه داشت در اسپانیا واژه معاهد برای همه غیرمسلمانانی که از طریق عهدنامه تن به حکومت اسلامی می‌دادند، به کار نمی‌رفته و از این کلمه غالباً برای اشاره به مسیحیانی که تحت حکومت اسلامی می‌زیستند، استفاده می‌شده است؛ اما در مورد یهودیان ساکن در قلمرو اسپانیای اسلامی غالباً اصطلاح اهل ذمه به کار می‌رفته است (Burns and Chevedden, 1999, pp.204-205).

ابن خطیب که در سده هشتم ق. / چهارده میلادی در شهر غرناطه^۶، آخرین پایگاه حکومت اسلامی در اسپانیا می‌زیسته، اصطلاح معاهدین را برای مسیحیانی که در غرناطه در سده دوم ق. / هشتم میلادی تحت حاکمیت اسلامی درآمدند، به کار برده است و آنچه را که به تعبیر او برای النصاری المعاهدین رخ داده بود، توصیف می‌کند؛ از جمله می‌گوید: هنگامی که مسلمانان در اندلس (هذه الكورة الکریمه) استقرار یافتند، امیر ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی قبایل عرب شامی را در آنجا اسکان داد و یک-سوم ثروت معاهدین را در میان آنان توزیع کرد (ابن خطیب، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۲). همو برای اشاره به مسیحیانی که در سده ششم ق. / دوازدهم میلادی در غرناطه مقیم بودند نیز از واژه معاهدین استفاده می‌کند؛ مثلاً می‌نویسد: زمانی که در سال ۵۱۵ ق. آلفونس اول، پادشاه آراگون، به غرناطه لشکرکشی کرد و این شهر را به محاصره درآورد؛ در جریان آن معاهدین آنجا با ارسال آذوقه به کمک این پادشاه مسیحی شتافتند. با توجه به این رفتار خیانت‌آمیزی که معاهدین با همسایگان مسلمان خویش داشتند (مکیدة جیرانهم المعاهدین)، ابوالولید بن رشد، فقیه و قاضی غرناطه (جد ابن رشد، فیلسوف مشهور اندلسی)، فتوا داد چون معاهدین یکی از مواد عهدنامه را، که عدم همکاری با دشمن مسلمانان بوده است، نقض کرده، از وضعیت ذمه خارج شده‌اند؛ بنابراین باید از غرناطه (دارالعهد) اخراج شوند (ابن خطیب، بی‌تا، ج ۱، صص ۱۱۴-۱۲۰). به نظر می‌آید چنین حکمی در میان فقهای اهل سنت معمول بوده است؛ زیرا ماوردی، فقیه معروف

شافعی (متوفی ۴۵۰ق.) اشاره می‌کند هرگاه اهل ذمه نقض عهد کنند، جایز نیست که آنان مورد ضرب و شتم قرار گیرند و یا به قتل برسند و یا اموالشان به غنیمت گرفته شود، و یا به اسارت درآیند؛ فقط واجب است که از سرزمین اسلامی اخراج شوند (ماوردی، بی‌تا، ص ۱۸۶). بد نیست که اضافه شود این اخراج، نوعی تبعید به سرزمین‌های اسلامی بوده است.

۱-۳. دارالعهد

معروف است که مسلمانان تا دوره معاصر، جهان را به دو بخش «دارالاسلام» و «دارالحرب» (دارالکفر) تقسیم می‌کرده‌اند؛ نواحی که مسلمانان در آن‌ها حکومت می‌کردند، دارالاسلام، و به قلمرو غیراسلامی دارالحرب گفته می‌شده است. شاید این‌گونه به ذهن تبادر کند که چنین تقسیم‌بندی از قرآن کریم استنباط می‌شده است، اما باید توجه داشت گرچه در آیات متعددی اشاره شده که مؤمنان از سرزمینی که کفار در آن فتنه می‌کنند، به جاهای مطلوب‌تری هجرت کنند (بقره: ۲۱۸؛ نحل: ۱۱۰؛ نساء: ۹۷ و...؛) و یا از پلیدی‌ها به سوی پاکی‌ها هجرت کنند (مدثر: ۵)؛ بااین‌حال، این تقسیم دوقطبی جهان به صراحت نه‌تنها در قرآن بلکه در سنت پیامبر (ص) نیز نیامده است. وانگهی خیلی دیر در عصر عباسیان رخ نموده، و ازاین‌رو، احتمال می‌رود که همانند بسیاری از ایده‌های دیگر، سنت‌های ساسانیان الهام‌بخش آن بوده است. ساسانیان به تقسیم‌بندی جهان به دو بخش ایران‌شهر (وطن آریایی‌ها) و غیرایران قائل بودند؛ در نظر آنان ایران‌شهر سرزمین بهترین دین، یعنی جایگاه آیین زرتشت بوده و مناطقی که اقوام غیرآریایی سکونت داشتند، چون پیرو دین زرتشت نبودند، سرزمین دروغ‌پرستان و اقامتگاه پیروان دیو بوده است (پورداوود، ۱۳۸۰، ص ۴۷؛ بویس، ۱۳۷۴، ص ۲۰۰).

هنگامی که وضعیت کم‌ویش پایداری در مرزهای میان جهان اسلام و ممالک غیراسلامی پدید آمد، از سوی برخی از فقهای مسلمان مفهوم «دارالعهد» یا به تعبیر دیگر «دارالصلح» مطرح شد و مقوله سومی، که حد فاصل بین دارالاسلام و دارالحرب بود، شکل گرفت. این مقوله هم شامل غیرمسلمانانی که حاکمیت اسلامی را تصدیق می‌کردند و به آن جزیه می‌پرداختند، می‌شد و هم دولت‌های غیرمسلمانی را که با

حکومت‌های اسلامی پیمان صلح می‌بستند، در بر می‌گرفت. در واقع، گسترش مفهوم دارالعهده تساهل و تعامل مسلمانان با جوامع غیراسلامی و توسعه روابط سیاسی، تجاری و نظامی آنان را با دنیای خارج بسیار تسهیل می‌کرد (ماوردی، بی‌تا، صص ۱۸۴-۱۸۶؛ لويس، ۱۳۷۴، صص ۸۶-۸۷). نمونه برجسته این تعامل در سده‌های میانه در اسپانیای اسلامی رخ داد، به طوری که «اهل‌العهده» چنان جذب فرهنگ و زبان عربی شدند که مقررات اهل ذمه را نیز از مسلمانان اقتباس کردند، و هنگامی که در موقعیت فرمانروایی قرار گرفتند، اهتمام می‌ورزیدند که آن‌ها را در مورد رعایای مسلمان خویش اعمال کنند (Menocal, 2002, p.246).

از قرائن چنین برمی‌آید بر اساس مفهوم گسترده دارالعهده بوده که امپراتوری عثمانی خصوصت‌های مدید دولت اسپانیا را نادیده گرفت و از پیشنهاد صلحی که آن دولت در سده ۱۸م. ارائه داد، استقبال کرد. باید افزود هدایایی که دولت اسپانیا طی مراسم امضای قرارداد صلح و برقراری رابطه سیاسی با امپراتوری عثمانی به ترکان اعطا می‌کرد، از سوی آنان به منزله جزیه معاهد به حکومت اسلامی تلقی می‌شد (Burns and Chevedden, 1999, pp.207-208). گفتنی است که در دوره‌های متأخر از جمله، در سده ۱۸م. گرچه موازنه قدرت بین اسلام و مسیحیت به نفع دومی تغییر کرده بود، دلایل و مدارکی وجود دارد که در این دوره نیز روابط صلح‌آمیز و مناسبات دیپلماتیک بین قدرت‌های مسیحی و دول اسلامی از طریق این‌گونه عهدنامه‌ها تنظیم می‌شده است. در واقع، از این ایام، یعنی دوره پیش از عصر استعمار سده‌های ۱۹-۲۰م. که طی آن غرب مسیحی با عنف به اشغال ممالک اسلامی می‌پرداخته، عهدنامه‌های متعددی بر جای مانده که نشان می‌دهد روابط سیاسی بین مسلمانان و دول اروپایی بر اساس آن‌ها شکل می‌گرفته است (Burns and Chevedden, 1999, p.208). این بحث را می‌توان ادامه داد تا این معاهدات را نیز در بر بگیرد، اما از آنجاکه موضوع این مقاله در مورد عهدنامه‌هایی است که در درون یک جامعه بین فاتحان و مغلوبان منعقد می‌شده و بررسی معاهدات بین دولت‌ها، که به مناسبات بین‌المللی مربوط می‌شود، خارج از موضوع بحث حاضر بوده است؛ بنابراین، مجال دیگری می‌طلبد.

۱-۴. معاهده «الازرق»

در پی فتح اسپانیا به دست مسلمانان، مدتی گذشت تا اینکه مسیحیان معاند در شمال این سرزمین تشکل یافتند؛ آنگاه درصدد استرداد آن برآمدند. تسلط مجدد پیروان مسیح بر اسپانیا همانند فتوحات مسلمانان گاهی بالعنوه و گاه از طریق معاهده‌های صلح تحقق می‌یافت. این حرکت مسیحیان، که از آن تعبیر به «جنبش بازپس‌گیری» شده، در اواخر سده پنجم ق. / یازدهم میلادی قوت گرفت و در قرن هفتم ق. / سیزدهم میلادی به اوج خود رسید که به سبب آن مسلمانان به تدریج تحت سلطه حاکمان مسیحی درآمدند. گویا در این دوره نوبت مسیحیان بود که مسلمانان اسپانیا را وادار به تسلیم شدن کنند، واقعه‌ای که با انعقاد عهدنامه‌ها انجام می‌گرفت؛ اما از آن‌ها گزارش‌های کمی باقی مانده است. منابع اسلامی به این عهدنامه‌ها به ندرت پرداخته‌اند؛ زیرا بر اساس تعالیم اسلامی جایز نیست که مسلمانان حاکمیت مسیحی را بپذیرند، و پذیرش چنین وضعیتی توسط مسلمانان اسپانیا نوعی اهانت به اسلام تلقی می‌شده است؛ بنابراین، اغلب نویسندگان مسلمان به معاهداتی که مطابق آن‌ها همکیشانان تحت سلطه پیروان مسیح قرار می‌گرفتند، توجهی نکرده‌اند، و حیات آنان را شایسته بررسی ندانسته‌اند. باین‌حال، منابع مسیحی راجع به اینان و عهدنامه‌های تسلیم شدنشان اطلاعات فراوانی به دست می‌دهند که برای نمونه، به عهدنامه الازرق اشاره می‌شود.

هنگامی که دولت آراگون در سده هفتم ق. در منطقه شرق اندلس پیشروی کرد، ابو عبدالله محمد بن هذیل، معروف به الازرق، که یکی از سران مسلمان در ناحیه بلنسیه بود، ناگزیر شد القلعه^۷ را که وی صاحب آن بود، بر اساس معاهده‌ای تسلیم پیروان مسیح کند و خود را در سال ۶۴۲ق. / ۱۲۴۵م. رعیت آلفونس، فرزند جیمز اول پادشاه آراگون، اعلام کند. در این عهدنامه، که هم به زبان عربی و هم به رومی نوشته شده، چنین آمده است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، بنا به فرمان آلفونس، فرزند پادشاه آراگون، الازرق، صاحب شریف القلعه، با این شاهزاده مسیحی عهدنامه‌ای امضاء می‌کند که مطابق آن، وی القلعه را، که شامل هشت دژ با روستاها و مراتع آن‌هاست، به آلفونس تسلیم می‌کند؛ بدین‌گونه که دو تا از دژها را اکنون تحویل دهد و بقیه را پس از گذشت سه

سال به وی واگذار کند، نصف درآمد دژهایی را که الازرق در تصرف دارد، باید به آلفونس پرداخت کند؛ آلفونس در مدت حکمرانیش می‌تواند دو دژ را به فرد دیگری اعطا نماید. این قرارداد در پانزدهم آوریل ۱۲۴۵م. برابر با پانزدهم ذی‌القعدة ۶۴۲ق. نوشته شده است (Burns and Chevedden, 1999, pp.49-50). برنز با بررسی این عهدنامه نشان داده که در چنین معاهداتی آزادی انجام فرائض دینی و امنیت نیز برای رعایای مسلمان در نظر گرفته می‌شده است. وی اشاره می‌کند درحالی‌که متن رومی بر بندگی مسلمانان نسبت به آلفونس تأکید می‌نماید، اما متن عربی هیچ ذکری از بندگی و اطاعت آنان در بر ندارد (Burns & Ignatius 1973, pp.325-330).

۲. مقایسه عهدنامه‌های مسلمانان و مسیحیان

عهدنامه‌های تسلیم شدن، جامعه حاکم را به صورت جامعه‌ای محکوم و مغلوب تبدیل می‌کرد؛ آنانی که تسلیم قدرت حاکمان جدید می‌شدند، جایگاهشان به موقعیت شهروند درجه دومی تنزل می‌یافت. هم مسیحیانی که طی سده هشتم میلادی در شبه‌جزیره ایبریا تحت حاکمیت اسلامی درآمدند و هم مسلمانانی که بعدها در این سرزمین زیر سلطه مسیحیان قرار گرفتند، چنین وضعیتی داشتند. قرآن کریم برای غیرمسلمانی که به حاکمیت اسلامی تن می‌دادند، اصطلاح «صاغرون»^۱ را به کار برده است (توبه: ۲۹)، که به نوعی به موقعیت پایین‌تر آنان اشاره دارد؛ زیرا «صاغِر» به کسی اطلاق می‌شود که چنین موقعیتی را پذیرفته است (زاغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۸۹). چنان‌که برای مسلمانانی که تحت حکومت پیروان مسیح قرار می‌گرفتند، واژه «مُدَجَّان» به کار رفته که کلمه «مدجن» به معنای رام شده است، و موجود رام را به عربی «داجن» گویند (مسعود، ۱۹۹۲، ص ۳۵۵). مسلمانان هم‌کیشان خود را که زیر سلطه مسیحیان به سر می‌بردند، با عنوان مدجن خطاب می‌کردند تا بدین وسیله، آنان را که مطیع پیروان مسیح شده و چنین موقعیت تحقیرآمیزی را پذیرفته بودند، سرزنش کنند (Harvey, 1990, p.4).

جوامع مغلوب مسیحی که حاکمیت مسلمانان را می‌پذیرفتند، به وسیله اعطای «امان»، از مصونیت و حمایت برخوردار می‌شدند. درواقع، مغلوبان به هنگام تسلیم

شدن درخواست امان می‌کردند، زمانی که این امان توسط فاتحان مسلمان پذیرفته می‌شد، آنان «مستأمن» (امان دریافت‌کننده) تلقی می‌شدند. در قرآن کریم به چنین امانی اشاره شده است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...» (توبه: ۶). در عهدنامه‌ها از تضمین امنیت مسلمانانی که در اسپانیا تابع حاکمان مسیحی می‌شدند نیز سخن به میان آمده، چنان‌که در عهدنامه تسلیم شهر شاطبه^۹ این تضمین ذکر گردیده است (Burns and Cheveddn, 1999, pp.159-161). بر اساس این معاهدات، گرچه مغلوبان، بخشی از درآمد خود را به فاتحان می‌دادند، غالباً حقوق دینی و حق مالکیت و در اختیار داشتن ثروت در مورد آنان رعایت می‌گردید. همچنین تأکید می‌شد جوامع مغلوب در مسائل نظامی و ائتلاف‌هایی که در این زمینه انجام می‌گرفت، نباید به حاکمان خیانت کنند. اگر مغلوبان در انجام تعهدات خاصه در مطالبات مالی و یا در جلوگیری از تجاوزات دشمن قصور می‌ورزیدند، منجر به لغو مواد عهدنامه و حقوق قیدشده در آن می‌گردید؛ برای مثال، هنگامی که در سده سوم ق. / نهم میلادی رعایای مسیحی میورقه به کشتی‌های مسلمانان حمله کردند، درواقع، آنان با این اقدام خود، چون عهدنامه را نقض کرده بودند، حاکم مسلمان قرطبه با فرستادن لشکری، به مجازاتشان پرداخت؛ اما بار دیگر به آنان امان داد و عهدنامه را تجدید کرد. به قول ابن حیان: «عظاهم ذمته وجدد لهم عهده» (ابن حیان، ۱۹۷۱، صص ۲ و ۴).

به نظر می‌رسد آنچه معاهدات تسلیم شدن مسلمانان و مسیحیان را از هم متمایز می‌کند، نحوه عمل به مواد این عهدنامه‌هاست. مسلمانان در عمل به آن‌ها بیشتر از پیروان مسیح پایبند بودند؛ زیرا برای آنان عهدنامه‌ها منشأ دینی داشت و به وسیله وحی تأیید می‌شد (توبه: ۷). گرچه هنگامی که اوضاع سیاسی جامعه اسلامی سخت و مشکل می‌شد، آنان عنایت کمتری به شرایط معاهدات داشتند؛ در نتیجه، وضع غیرمسلمانان نیز در این جامعه بدتر می‌شده است؛ ولی به‌طور کلی، وضع اقلیت‌های دینی در قلمرو اسلامی همراه با تسامح و مدارای بیشتری بوده است (Watt, 1968, p.51). با توجه به این رفتار تسامح‌آمیز بود که مسلمانان مغلوب در اسپانیا همواره از حکمرانان مسیحی این کشور می‌خواستند با آنان همان معامله و رفتاری را داشته باشند که حاکمان مسلمان با رعایای مسیحی داشته‌اند (Burns and Chevedden, 1999, p.203).

همان‌گونه که اشاره شد، معاهداتی که پیروان مسیح با مسلمانان ذمی منعقد می‌کردند، بیشتر در معرض بی‌توجهی و تغییر بودند. شاید بدان سبب بوده که برای آن‌ها مبنای دینی قائل نبودند و با اقتباس از الگوی اسلامی تنظیم می‌کردند؛ نمونه‌ای از بی‌توجهی مسیحیان به شرایط عهدنامه‌ها از آنجا می‌توان دریافت کرد که شکایت اصلی رعایای مسلمان از حاکمان کاتولیک اسپانیا، آنانی که در سال ۱۸۹۷ق. / ۱۴۹۲م. غرناطه را فتح کرده بودند، این بود که چرا این حکمرانان مواد عهدنامه را رعایت نمی‌کنند (Burns and Chevedden, 1999, p.196). در مورد نقض معاهده غرناطه توسط مسیحیان، صاحب «اخبار العصر» به تفصیل بحث کرده است؛ از جمله، می‌گوید: «پیوسته پیروان مسیح شروط عهدنامه را یکی پس از دیگری نقض می‌کردند تا اینکه حرمت اسلامی از بین رفت، دست تجاوز نصاری چنان بر مسلمانان گشوده شد که از اذان گفتن در مساجد نیز ممانعت کردند، آنان را از شهر بیرون راندند و در حومه آن در روستاها اسکان دادند، آن‌گاه با عنف به مسیحیت کشاندند... شرایط بسیار دشواری بر آنان تحمیل شد، چه دل‌های سوخته و چشمان گریانی که در آن شرایط توان هجرت را هم نداشتند...» (مونس، بی‌تا، صص ۱۱۷-۱۱۸).

نتیجه‌گیری

در فرهنگ اسلامی واژه «عهد» متضمن مفهوم وسیعی است، به نحوی که توافق با یک قبیله یا با بعضی از اقوام و طوایف نیز به عنوان عهدنامه معتبر تلقی می‌شود و با آنچه که امروزه به توافقات بین‌المللی تعبیر می‌شود، تفاوت دارد. معاهداتی که در گذشته با اهل ذمه منعقد می‌شد، به منظور تنظیم امور اجتماعی بود که بیشتر به قراردادهای اداری شباهت داشت، و تعیین حدود و نحوه اجرای آن‌ها نیز به‌طور یک‌جانبه بر عهده فاتحان واگذار شده بود.

مسلمانان در جریان فتوحاتشان هر جا که با مقاومت اقوام غیرمسلمان مواجه نمی‌شدند، با آنان گفتگو می‌کردند که معمولاً منجر به انعقاد عهدنامه‌ای می‌شد که مطابق آن، شرایط برای همزیستی مسالمت‌آمیز و تعامل بین دو جامعه‌ای که به لحاظ دینی، فرهنگی و قومی متفاوت بودند، فراهم می‌شد. فاتحان که به سبب تسلط سیاسی،

اقتصادی، اداری و غیره از جایگاه ممتازی برخوردار بودند، به گونه‌ای در جهت تغییر اوضاع و احوال ذهنی و عینی اهتمام می‌ورزیدند که بتوانند زمینه مساعد و بستر مناسبی را فراهم آورند تا مغلوبان را جذب آیین خویش سازند. بدین‌سان علت اصلی روی‌آوری غیرمسلمانان را به اسلام، که به تدریج رخ نموده است، باید در شرایطی که بعد از انعقاد عهدنامه پدید می‌آمده است، جستجو کرد. در عین حال، مسیحیان بسیاری در اسپانیا با برخوردار شدن از آزادی‌های دینی و فرهنگی، تحت حاکمیت اسلامی به حیات خویش ادامه دادند.

چنان‌که می‌دانیم، مسلمانان در اسپانیا همواره در جایگاه فاتح و فائق باقی نماندند. دوره‌ای فرا رسید که بخش عمده‌ای از جمعیت آنان تحت سلطه حاکمان مسیحی درآمدند. در این ایام این فاتحان مسیحی بودند که مشابه شیوه اسلامی با مسلمانان مغلوب عهدنامه منعقد می‌کردند تا در چارچوب آن با مغلوبان رفتار کنند. این بار مسیحیان از فرصت و موقعیت ممتازی که به دست آورده بودند، در جهت تغییر عقیده رعایای مسلمان خویش بهره‌برداری می‌کردند و اهتمام می‌ورزیدند که جامعه را به سوی شرایطی سوق دهند که آنان به سهولت در معرض تغییر عقیده قرار گیرند. برخی از فقهای اسلامی به این قضیه اشاره کرده و دریافته بودند که زندگی کردن مسلمانان در چنان محیطی، تهدیدی جدی برای عقاید دینی آنان محسوب می‌شود؛ از جمله، فقهی الجزایری، به نام احمد ونشریسی، در سده نهم ق. / پانزدهم میلادی در این مورد چنین هشدار داده است: خوف آن است مسلمانانی که در اسپانیا تحت حکومت مسیحیان زندگی می‌کنند، به ارتداد کشانده شوند؛ اگر گفته شود که صاحبان عقول و خردمندان از این فتنه در امان‌اند، اما خردسالان و سفهاء در معرض این خطر قرار دارند، به تدریج شیوه زندگی، لباس، زبان و سایر چیزهای آنان تغییر می‌کند و همانند دشمنان می‌گردند (ونشریسی، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۱۳۸-۱۴۲).

پس از سقوط غرناطه، آخرین سنگر حکومتی مسلمانان در اسپانیا، در سال ۸۹۷ق. / ۱۴۹۲م. مقامات مسیحی به مواد معاهدات و تفاهمات سیاسی اعتنا نکردند. از این زمان به بعد مسیحیان حاکم در سطح دینی ظرفیت و قابلیت چندانی از خود نشان ندادند تا بتوانند با رعایای مسلمان از طریق فرهنگ گفتگو به مفاهمه دست یابند. آنان

چنین تصور می‌کردند که مقدم بر همه کارها این است که با عنف به تغییر عقیده مسلمانان پردازند؛ زیرا می‌پنداشتند که راه نجات همه در گرو پذیرش مسیحیت است. بدین‌سان، در جهت یکسان‌سازی دینی نهایت سخت‌گیری‌ها و خشونت‌ها را ضد غیرمسیحیان اعمال کردند که بشریت نظیر آن را کمتر در تاریخ دیده است. این در حالی بود که پیشرفت اسپانیا عمدتاً مدیون عناصر اسلامی بود و به نوشته لین پول، این کشور به آنچه در طول سده‌ها از مسلمانان اخذ کرده بود تا مدت‌ها پس از سقوط غرناطه به خود می‌بالید (Lane Poole, 1967, p.282).

یادداشت‌ها

1. Tudmir
2. Murcia
3. Alicante
4. Valencia

۵. به جای معاهدین گاه اصطلاح «مستعربین» نیز به کار می‌رود که مترادف آن به اسپانیایی واژه Mozarabes است.

6. Granada

۷. القلعه که امروزه بخشی از دره گالینرا (Gallinera) واقع در جنوب بلنسیه است، مشتمل بر هشت قلعه و دژ بوده است (Burns & Ignatius 1973, pp.325-326).

۸. صاغر اسم فاعل از صغر، معنای آن که به خواری و ذلت راضی باشد است؛ «الراضی بالذل» (ابن‌منظور، ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۴۵۹؛ زبیدی، ۱۹۶۶، ج ۳، ص ۳۳۵). همچنین، به همین مضمون در چندین سوره قرآن کریم، از قبیل نمل: ۳۷، یوسف: ۳۲، اعراف: ۱۳ و ۱۱۹ آمده است.

9. Jativa

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن حیان القرطبی (۱۹۷۱)، *المقتبس من انباء اهل الاندلس*، تحقیق محمودعلی مکی، قاهره.
ابن خطیب، لسان الدین محمد بن عبدالله (بی تا)، *الاحاطه فی اخبار غرناطه*، تحقیق محمد عبدالله عنان، قاهره: دارالمعارف.

ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۹۹۵)، *لسان العرب*، تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی، بیروت.

ابن هشام (۱۹۹۰)، *السیرة النبویة*، بیروت: دار الكتاب العربی.

مونس حسین (تحقیق) (بی تا)، *اخبار العصر فی انقضاء دولة بنی نصر*، قاهره.

بغدادی، محمد بن حبیب (۱۹۶۴)، *کتاب المنمق فی اخبار قریش*، حیدرآباد دکن.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۹۱)، *فتوح البلدان*، بیروت: دار الکتب العلمیة.

همو (۱۹۹۷)، *انساب الاشراف*، تحقیق محمود الفردوس العظم، دمشق: دار الیقظة العربیة.

بویس، بانومری (۱۳۷۴)، *تاریخ کیش زرتشت اوائل کار*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات توس.

پورداد، ابراهیم (۱۳۸۰)، *سینا بخشی از کتاب اوستا*، تهران: انتشارات اساطیر.

تنی، مریل سی (۱۳۶۲)، *معرفی عهد جدید*، ترجمه ط. میکائیلان، تهران: انتشارات حیات ابدی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا)، *معجم مفردات ألفاظ القرآن*، تحقیق ندیم مرعشلی، بیروت: دار الكتاب العربی.

زیبیدی، سید محمد مرتضی (۱۹۶۶)، *تاج العروس*، بیروت: دار صادر.

الضبی، احمد بن یحیی (۱۸۸۴)، *بغیة الملتبس فی تاریخ رجال اهل الاندلس*، مادرید.

عبدالباقی، محمدفؤاد (۱۹۸۲)، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، استانبول: المكتبة الاسلامیة.

کتاب مقدس (۱۳۸۰)، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلین - هنری مرتن، تهران: انتشارات اساطیر.

لويس، برنارد (۱۳۷۴)، *نخستین مسلمانان در اروپا*، ترجمه م. قائد، تهران: نشر مرکز.

ماوردي، علي بن محمد (بي تا)، الاحكام السلطانيه، بيروت: دار الكتب العلميه.
 مسعود، جبران (١٩٩٢)، الرائد معجم لغوى عصرى، بيروت: دار العلم للملايين.
 مقرئ تلمساني، احمد بن محمد (بي تا)، نفع الطيب من غصن الاندلس الرطيب، بيروت: دار الكتاب
 العربى.

مونس، حسين (٢٠٠٢)، فجر الاندلس، بيروت: دار المناهل.
 ونشريسى، احمد بن يحيى (١٩٨١)، المعيار المُعرب والجامع المغرب عن فتاوى علماء افريقيه
 والاندلس والمغرب، تصحيح گروهى از فقها با نظارت محمد حجبى، بيروت: دار الغرب
 الاسلامى.

Burns, Robert and Ignatius, S.J. (1973), *Islam under the Crusaders*,
 Princeton University.

Burns and Chevedden, Paul E. (1999), *Negotiating Cultures: Bilingual
 Surrender Treaties in Muslim - Crusader Spain*, Leiden.

Gayangos, Pascual De (1840), *The History of the Mohammedan Dynasties in
 Spain*, London.

Harvey, L.P. (1990), *Islamic Spain 1250 to 1500*, The university of Chicago.

Lane Pool, Stanley (1967), *The Moors in Spain*, Lahore.

Menocal, Rosa Maria (2002), *The Ornament of World: How Muslims, Jews,
 And Christians Created a Culture of Tolerance in Medieval Spain*, New
 York.

Watt, W. Montgomery (1968), *Islamic Political Thought*, Edinburgh
 University.